

سخنرانی شهاب برهان در مراسم بیست و یکمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی - ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۹ - پاریس



زندان، اعتراف گیری و مقاومت !

تقی روزبه



افق برای داد خواهی و دادستانی حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی و مجازات مؤثر آن باز می شود

بعد از تقلبات انتخاباتی ۲۲ خرداد و شورش توده ای در اعتراض به آن، تحولات بزرگ و غالباً بازگشت ناپذیری در عرصه های گوناگون حیات سیاسی ایران رخ داده است. به تناسب مناسبتی که امشب بخاطر آن دور هم جمع شده ایم، به تحولاتی که در رابطه با سرکوبگری رژیم پیش آمده است و به افقی که به گمان من برای دادخواهی و دادستانی حقیقی از جنایات رژیم و مجازات مؤثر آن در حال باز شدن است اشاره می کنم و همینطور منظورم از دادخواهی و دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر را توضیح می دهم.

سرکوبگری رژیم اسلامی تحولی کیفی پیدا کرده است:

سرکوب های خشن و کشتار، از زندان ها به خیابان ها گسترش یافته است؛ شکنجه و قتل سیاسی در زندان ها و بازداشتگاه ها، از دایره فعالان سیاسی به حیطه مردم عادی سرایت کرده است؛ آدم ربایی و ترور، از محدوده چهره های سرشناس اپوزیسیون رژیم، به شکار زنان و مردان معترض در راهپیمایی ها و تظاهرات خیابانی کشیده شده است. اجساد مثله شده دستگیر شدگان در گورهای بدون شناسنامه خاک شده اند.

بقیه در صفحه 3



ص 5

ح. ریاحی

پایوران دستگاه امنیتی رژیم بار دیگر نمایش تازه ای از اعترافات را- که بخشی از بازجویی های سه تن از اصلاح طلبان یعنی سعید حجاریان، سعید شریعتی و محمد عطریان فر بشمار می رفت در سیمای خود به تماشا نهاده اند. والبته برای آن که اندکی از رسوایی اعتراف گیری قبلی خود بکاهند و آن را طبیعی جلوه دهند، این بار آن ها را نه بالباس زندان که بالباس معمولی به روی صحنه آوردند. آن ها را آورده بودند تا صحت نظرولی فقیه در مورد دخالت قدرت های بزرگ در آشوب های خیابانی و ایجاد انقلاب مخملین را به اثبات برسانند. آمده بودند تا از باطل بودن باورهای پیشین و دلایل تغییر آن ها و حقایقیت باورهای تازه خود سخن به گویند. آورده بودند تا شیر فهمان کنند که چگونه آنان در خلوت زندان و خلوت خویش و در کمال خلوص به مکاشفات جدید راه یافته اند و صد البته به مدد انقباس قدسی و مسیحانی بازجویان و سر بازجویانی که گویا سرشتشان را با "معصومیت و ادب و حیا" تنیده اند و این معصومیت از وجنات و تک تک اعضاء و جوارح آن ها بیرون می تراود! تعدادی نخبه دست چین شده و باز آموخته را آورده بودند تا شرح دهند که چگونه ناگهان از خواب غفلت کف بیدار گشته و در متن یک دگر دیسی معراج گونه و در فاصله چشم به هم زدن منقلب گشته اند و باور های ناب کنونی به دل آن ها برات شده است (و مگر در خیما، این مسخ شده ترین و منحط ترین موجودات روی زمین، عامل اجابت یا مقلب القلوب و الاحوال نیستند؟! از قدیم گفته اند "ای خوش آن جذبه که ناگاه رسد، ناگهان بردل آگاه رسد"! حیف که ورود ضرب آهنگ این جذبه های "آگاه گرانه" تنها در خلوت زندان و در انس و الفت با بازجویان معصوم، و در اعتراف کده هانی که نامنصفانه شکنجه گاه و بیدادگاهش می نامند، به سراغ آدمی می آید! و از همین رو آنها را از درون جعبه قبر به پشت جعبه جادو می آوردند تا بیرونی ها نیز از جذبه هانی که دستخوش آنها شده است مستفیض گردند. منوچهری سر بازجوی معروف ساواک شاه می گفت که بین کف پا و زبان رابطه نزدیک و تنگاتنگی وجود دارد و البته که در رژیم جمهوری اسلامی این رابطه تنگاتنگ تر نیز شده است. برآستی هدف اصلی رژیم از این همه نمایش های تهوع آورچيست؟! بی تردید نباید به دنبال دلیل عقلانی و قابل قبول برای عقول متعارف بود.

زندان، اعتراف گیری و ...

چرا که تابوده منطق حفظ قدرت، بویژه قدرت مورد پرسش قرار گرفته، بر همین سیاق بوده است. آن ها به خیال خود درپورش به جنبش، گروگان گرفته و از طریق بازآموزی آن ها (بخوانید مجاله کردنشان) پیام های خود را به جنبش رله می کنند. وجه توهم ابلهانه ای است دخیل بستن به معجزه این پیام ها! در دوره های برآمد توده ای و افول یک نظام، حاکمیت ها به اوج انحطاط درمی علظند. در چنین شرایطی مکانیزم های عادی سلطه بی اثر شده و نظام سلطه با نگرانی از فرایند بی خاصیت شدن آن ها به سازوکارهای جدیدتری روی می آورد. از همین روتوسل به قهر و خشونت مستقیم، به جزئی از ابزارهای سلطه این دوره ها تبدیل می شود و مخاطب اصلی هم خود جنبش است. در این موردها هم، مخاطب اصلی پیام های رله شده توسط قربانیان شکنجه و تجاوز کسی جز خود جنبش نیست. اعمال و رفتاری که در انطباق با هراس یک قدرت در حال افول و منحنی است که تنها از این طریق می تواند حضور برتر خود را به رخ بکشد. غافل از آن که قدرت نمایی یک قدرت انحطاط یافته و در حال افول، در عین حال نمایش پوسیدگی و استیصال آن قدرت است. بنابراین هدف اصلی اعتراف گیری و اعتراف گیرندگان، جز ایجاد تردید در جنبش بالنده مقاومت و سلب اعتماد به نفس از تک تک آنها نیست. رژیم می خواهد بگوید چنان همه فن حریف و همه توان است که مقاومت در برابر او ناممکن است و به تصور خود اگر آن را از زبان نخبه گان گروگان گرفته صورت دهد می تواند بر صلابت نمایش قدرت اش بیافزاید. تلاش مذبحخانه خامنه ای در دفاع از "اعترافات" و در پی رسوایی نمایش تلویزیونی و جنایت های کهریزک، و شرعی و عقلانی و نافذ دانستن اعترافات هرکس در مورد خودش، جز چراغ سبزدادن به تداوم این نوع اعتراف گیری ها نبود و نشان دهنده آن که رژیم قصد دارد هم چنان از برتری انحصاری خود- وحشی گری- که ارزانی اش باد برای مقابله با صفوف جنبش بهره گیرد. این که رژیم در چنان وضعیتی قرار بگیرد که از طریق اعتراف گیری بخواهد برای اثبات ادعاهای خود در مورد توطنه اجانب و یا زمینه سازی برای ضد انقلاب فرهنگی، حجت و دلیل فراهم سازد خود بیاتگرا و وحشی گری و استیصال است. آن هم در شرایطی که کانون اصلی قدرت، ولی فقیه، از سوی جنبش مقاومت به چالش گرفته شده است: مردم در تظاهرات خیابانی خواهان درهم شکستن بت بزرگ شده و شعار مرگ بروی بصورت روزافزونی بردر دیوار شهرها حک شده و رفته رفته به خواست فراگیر اعتراضات خیابانی تبدیل می شود. واکنش مردم نسبت به اعترافات نیز جالب است و آمیزه ای است از بی اعتنایی به مفاد آن و دلسوزی نسبت به قربانیان گرفتار در چنگال دشمن خود. آنها را قرانت مطالب دیکته شده بازجویان می دانند و تا مادامی که این قربانیان در زندان و در چنگ رژیم قرار دارند و در فضای آزاد و بری از هر نوع فشار بیان نشوند فاقد اعتبار هستند که نباید کوچکترین وقعی بدان ها نهاد. و حتما بعضا مثل حجاریان پس از آزاد شدن، به نوعی در جهت ترمیم روحیات وی و امثال وی حرکت می کنند. و حتما بر خا همچون حامیان اصلاح طلب وی در جستجوی مواضع اصلی او، از لابلای پیچ و خم های پنهان شده در ظواهر کلامی پیچیده وی هستند! و یا شماری در وجود و اثرات قرص های روانگردان و درهم شکننده شخصیت افراد چنان مبالغه می کنند که گویی هراسانی با خوردن یک عدد از این قرص ها به آسانی از پای درمی آید و مقاومت از بیدارگاه ها رخت برمی بندد! برخی از این اصلاح طلبان نیز به شیوه خاص خود، ننگ انداخته و قبل از دستگیری احتمالی خود برای بی اعتبار کردن اعترافات احتمالی خود، به تنظیم پیشاپیش اعتراف نامه پرداختند! اما واکنش اصلی و کوبنده همانا بی اعتنایی مردم به محتوای پیام های رله شده رژیم است و چنین است که تمامی سحر و جادوی رژیم برای ایجاد تشنت و تردید در صفوف مبارزین، به سوی خودش کمات می کند.

چالش با خامنه ای به عنوان ولی فقیه و قلب طپنده قدرت حتما در میان مراجع و روحانیون هم تسری پیدا کرده است. چنان که اختلاف

در رویت هلال ماه، همه آنها را در برابر حکم خامنه ای قرارداد. منتظری در واکنشی فتواگونه در پی سخنان (فتوای) خامنه ای نسبت به نافذ بودن اعترافات زندانیان در مورد خودش، آشکارا آن را برخلاف موازین مسلم شرعی و عقلی (وقانون اساسی) دانست. او هم چنین سایر مراجع و علما را به شکستن سکوتشان در برابر فجایع انجام شده فراخواند. فشاری که از سوی تظاهرکنندگان و شعارهای آن ها در محکوم کردن سکوت (ویزدلی و...) آن ها نیز ابراز می گردد.

در این تردیدی نیست که اعمال فشار و شستشوی مغزی رژیم و جنایت آمیز و غیر انسانی بودن روش های بکار گرفته شده و همه آن شرایط و احوالی که در آن انسان های اسیر (والبته این مهم است بدانیم فقط برخی ونه همه) حاضر می شوند که خویشتن و هویت سیاسی و نظری خود را انکار کنند و تبدیل به موجودات رام و دست آموز بشوند، از سوی همه انسانهای آزادیخواه باید محکوم شود. بی شک باید با همه آنها- صرف نظر از تعلق سیاسی اشان- ابراز همدردی کرد و قبل از هر چیز آنان را هم چون قربانیان خشونت و تجاوز در نظر گرفت. معهدا علاوه بر آن در این مورد نکات ظریف و ناگفته ای هم وجود دارد که اگر قرار باشد کل حقیقت بیان شود نمی توان آن ها را نادیده گرفت. چرا که در نظر گرفتن کل حقیقت و ارائه تصویر کمابیش کامل تری از چهره واقعی مقاومت در زندان، برای تقویت جنبش مقاومت و ممانعت از سوء استفاده دشمن ضرورت دارد: هماتطور که اشاره شد رژیم و در خیمان او و انومدی کنند که گویی از مقاومت در زندان خبری نیست و آنها در آنجا همه توان هستند و دارای سلطه بی پرو و برگرد بروح و روان و اندیشه و شخصیت هرکس که پایش به زندان برسد. آیا برآستی چنین است و در زندان و یازداشتگاه های رژیم نمی توان از شأن انسانی و آرمان های خود و از تعلق خاطر به آزادی و عدالت و زحمتکشان، در برابر تعرض دشمنان بشریت به دفاع برخاست؟ برای نادرست بودن این ادعا و این که همواره زندان ها و شکنجه گاه ها یکی از مهمترین تجلی گاه های مقاومت پرشکوه بوده اند و هستند لازم نیست که تاریخ بلند آوازه و پرافتخار مقاومت در مقیاس جهانی و یاد رکشور خودمان در موارد متعدد چه قبل و چه پس از انقلاب بهمن را مرور کنیم. حتما نگاهی به همین دستگیری های چند ماهه اخیر، علیرغم ادعا ها و تبلیغات کرکننده رژیم، مبین آن است که مقاومت در زندان هم جاری بوده و هم دست بالا را داشته است که بدون آن اساسا کاربرد فشار و شکنجه و شوهای تلویزیونی و.. بلاموضوع می شود و البته بدون آن که بخواهیم ماهیت نسبی مقاومت را نادیده بگیریم و آن را مطلق کنیم. پرداختن به مقوله اعترافات هم البته نه به معنی عدم درک شرایط و سرزنش قربانیان بعضا در هم شکسته و یا مجاله شده ونه آنکه می خواهیم از انسان اسطوره مقاومت مطلق بسازیم. مسلم است که مسأله هماتطور که گفته شد نسبی و مشروط به عوامل متعدد و پیچیده ای است که با نگاه ایستا و آرمانی به آن فاصله دارد. هدف آن است که مسأله مقاومت در زندان را در بستری طبیعی و بالنده خود قرار دهیم و تصویر درستی از آن داشته باشیم.

کیست که نداند اگر به فرض اعتراف کنندگان بر مواضع تاکتونی خویش که بخاطر آن به زندان افتاده اند پای می فشردند و از شان وجودی و انسانی خود پاسداری می کردند و به انکار هویت سیاسی و اجتماعی خویش نمی پرداختند، بی گمان در نزد مردم از منزلت بیشتری برخوردار بودند و در شرایطی که جنبش نیازمند گسترش روحیه مقاومت و پرداختن هزینه است تأثیر مثبتی از خود بر جا می گذاشتند. می خواهیم ضمن تأیید نسبی بودن مقاومت و عوامل متعدد دخیل در آن، تأکید کنیم که علل درهم شکستن و تن به "اعترافات کاذب" دادن را فقط با فشارهای رژیم، که البته واقعیت داشته و به شدت سزاوار افشاء و محکوم کردن است نمی توان تبیین کرد. و متقابلا می خواهیم بر این نکته تأکید کنیم که مقاومت حتما در جایی که رژیم بظواهر دارای قدرت مطلق است وجود دارد و جاری است و از جمله در میان همین افراد دستگیر شده و شکنجه شده و توسط آن هزاران زندانی با نام و یا بی نام و نشان از جوان تا فردمسن و بیمار 76 ساله، از زن و مرد. واقعیت آن است در حالی که رژیم هر ضعف و رخنه ای را در بوق و کرنا می دمد، مقاومت ها بشدت سانسور می شوند. می خواهیم تأکید کنیم که مقاومت آن گوهر ارزشمندی است که جنبش

سخنرانی شهاب برهان ...

۴۴ گور بی نام و نشان در بهشت زهرا تنها نمونه ای لو رفته از این قبیل است. "خاوران" تا "بهشت زهرا" امتداد یافته است. شعار "الله اکبر" به شعاری ضد نظام اسلامی و به جرم سیاسی تبدیل شده است که دستگیری و تخریب خانه و زندگی شعار دهندگان در پشت بام ها و شکستن اتوموبیل های آنان را به دنبال دارد. نوبت اعتراف گیری های ساختگی، تواب سازی و هویت زدایی، بعد از مخالفان رژیم، به اصلاح طلبان وفادار و بلندپایگان حکومتی رسیده است.

این گسترش افقی و عمودی سرکوب، از تحولاتی کیفی حکایت دارد: رژیم به مرحله ای رسیده است که نه دیگر ظرفیت تحمل حق مردم برای انتخاب بد در برابر بدتر در چهارچوب نظام را دارد و نه دیگر تحمل نقش سوپاپ اطمینان توسط جریان اصلاح طلب حکومتی را. قدرت مسلط، شرکت کنندگان میلیونی در انتخابات را متقاعد می کند که شرکت شان در انتخابات کار بی ثمری است و در این نظام هیچ چیزی را با انتخابات و رای مردم نمی شود تغییر داد؛ و ریشه اصلاح طلبان را هم آنچنان می زند تا خود اصلاح طلبان هم پی به خطای خود ببرند و به اصلاح ناپذیری جمهوری اسلامی اعتراف کنند و دیگر برای هیچ کس توهم امکان اصلاح رژیم باقی نماند.

یکی از تحولات و ویژگی های وضعیت موجود این است که عموم مردم ایران و بخصوص نسل جوان شاهد و تجربه کننده وحشیگری و جنایات رژیم شده اند. حالا دیگر هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند این شناخت بی واسطه و تجربه زنده را از آنان بگیرد و از ذهن شان پاک کند.

اما بسیاری از مردم از جنایات سیاسی رژیم و آنچه در طول سالیان گذشته در سایهچال ها و در پشت دیوارها، بر سر مخالفان و دگر اندیشان آمده، از کشتارهای سال های ۶۰ تا ۶۴، از تجاوزات جنسی به دختران و زنان در شکنجه گاه ها یا در شب اعدام، از قتل عام زندانیان سیاسی، از ترورهای مستمر مخالفان و از جمله قتل های سیاسی موسوم به قتل های زنجیره ای پانیزه ۷، از کشتار ظالمانه مردم کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و بلوچستان و غیره یا بکلی چیزی نمی دانند و یا آنچه می دانند دروغ هائی است که دستگاه های تبلیغاتی رژیم در توجیه آن جنایات به خورد مردم داده است. از جمله اکثر جوانان هیچ چیز از قتل عام سال ۶۷ در زندان های ایران نمی دانند و نام خاوران حتا پس از آگاهی امروزشان از جنایات کنونی رژیم بگوش شان نخورده است. با این حال، آنچه که مردم در این ماه ها شاهد اش بوده اند، آنان را بر ظرفیت بی مرز آدمکشی و شکنجه و تجاوز و ترور و ابعاد پلشتی و زشتی این رژیم آگاه کرده است و همین، زمینه ای مساعد ایجاد می کند تا نسل های جوان تر، از جنایات رژیم اسلامی در سالیان پیش هم مطلع شوند و آن را باور کنند. مونتسکیو درست می گفت که یک نفر را می شود برای همیشه فریب داد، همه را برای مدتی می شود فریب داد، اما همه را برای همیشه نمی توان فریب داد.

اما هنوز برای پرده پوشی ک جنایات گذشته، تلاش های زیادی می شود تا مبدا آگاهی ک امروز مردم به آگاهی از دیروز گسترده شود. در این تلاش، مرتکبین جنایات یکی دو ماه اخیر تنها نیستند. همین اصلاح طلبانی که قهرمان شجاعت در افشاگری جنایات حکومت معرفی می شوند، بسیار مراقب اند که افشاگری ها از دایره اقدامات جنایتکارانه دولت احمدی نژاد و دست اندکاران کودتای انتخاباتی اخیر وسیع تر نشود و پرده افشاگری از مچ پای رژیم بالاتر نرود. آن ها همیشه کوشیده اند چنین وانمود کنند که گویا تاریخ مقاومت در برابر استبداد، از دوره اصلاح طلبان آغاز می شود. گویا آزادی کشی و سرکوبگری رژیم با سرکوب اصلاح طلبان شروع شده است. گویا شکنجه و تواب سازی و تجاوز جنسی در زندان ها و قتالی و بربریت نیروهای امنیتی و انتظامی پدیده های تازه ای هستند که برای طرد و دفع اصلاح طلبان از حکومت ابداع شده است و گویا اصلاح طلبان همیشه مخالف سرکوب و شکنجه و تجاوز و اعدام مخالفان و ترور دگر اندیشان بوده اند! اما حقیقت این است که آن ها از ابتدای این رژیم، در سرکوب آزاد اندیش و آزادی خواه و حق طلب مشارکت و مباشرت - و در معصومانه ترین حالت اطلاع - داشته اند و امروز هر اگر در باره آن جنایت ها سکوت می کنند برای آن است که آن سرکوب ها و جنایات و شکنجه ها و غیره را در دوره ای برای استقرار نظام اسلامی، در دوره ای برای تثبیت آن، در دوره دیگری برای عبور نظام از بحران لازم می دانسته اند. همان حکایت " مصلحت نظام!" فریاد آن ها زمانی بلند شده است که پای خودشان لگد شده است.

مردمی به آن سخت نیاز دارد و باید هم چون مردمک چشم از آن حفاظت کرده و آن را تبدیل به ارزش والا و مثبت کند. و درعین حال باید تأکید کرد که آن اعتراف ها و بعضا درهم شکستن ها با چنین شکل و شمابلی دلایل ویژه خود را دارد: هم به دلیل تحول غافلگیرانه و شتابان شرایط مبارزه از رفرم و اهداف کم هزینه به شرایط مبارزه برای انقلاب و اهداف پرهزینه و میدانیم که درهنگام تغییر فصل احتمال سرماخوردگی و شیوع بیماری بیشتر است. و هم چنین هم به دلیل آن که باندحاکم در قدرت به خود زنی پرداخته و کسانی را که بهرحال بخشی از طبقه سیاسی حاکم و یا از خانواده بزرگ اسلامی محسوب می گردند و درپارگرفتن نظام اسلامی حتا بیش از آنها تلاش کرده اند را به زندان افکنده است. طبعاً آن ها تااین حد انتظاری مهری ازسوی رقیب و برادر بزرگتر را نداشته اند. ازسوی دیگر مقاومت عنصری ذاتی و صرفاً متکی بر خصوصیات فردی نیست. بلکه درعین حال درارتباط زنده با جنبش مقاومت و پیوستگی و همبستگی با آرمانهای عمومی آن فرار دارد. و هر مرحله جنبش متناسب با اهداف و موانع پیشروی خود، ظرفیت و ایستارهای خود را می آفریند. باین اعتبار مقاومت پدیده ای در حال شدن و انکشاف است. می دانیم که انسان ها موجوداتی سخت اجتماعی هستند و حیات و ممتاشان به یکدیگر گره خورده است. باندازه ای که رنج و درد انسان ها با هم گره می خورد و همبستگی معنای واقعی هم عاطفی و هم فکری پیدای کند و خودآگاه می شود، شعاع مقاومت در برابر تعرض دشمنان گسترده ترمی می گردد. کفه همبستگی و اولویت منافع عمومی بر منافع فردی چرپش یافته و متناسب با آن سیستم ایدئولوژی و اندیشگی منعکس کننده آن در برابر تهاجم ارتجاع از پایداری بیشتری برخوردار می شود. و این به آن معناست که به اندازه ای که فرد با آلم و رنج ها و مطالبات جمعی گره می خورد قدرت مقاومت و جنگاوری اش فزون ترمی گردد. در چنین حالتی باوجود آن که ممکن است در زمان و مکان مشخصی اسیر شود و تک و تنها در برابر دشمنی به مراتب نیرومندتر از خود قرار گیرد، اما توان و دامنه مقاومت او به مراتب فراتر از توان فردی اوست. چراکه با رودخانه خروشان چو "ما همه باهم هستیم" گره خورده و از آن الهام می گیرد. و بهمین دلیل برخلاف تصور اولیه در مورد زندان و مقاومت جاری در آن، این مقاومت از جهاتی، حتی از بیرون هم پیشی می گیرد.

هرچه رژیم از طریق اعمال قدرت، ماهیت ضدبشری و اهریمنی خود را به نمایش می گذارد، ناخواسته بر عمق مقاومت مبارزین اردوی مقاومت می افزاید. او گاهی باین طمع می افتد که هم چون کبوتر جلدی اعتراف گیرندگان را به میان مردم و نسل جوان بفرستد تا به خیال خود فضای تسلیم را اشاعه دهد. اما غافل از اعجاز روحیه و ابتکارات در حال عروج مقاومت که می تواند همه این گونه ظرفها و تلاش های مذبوحانه را درهم شکسته و طلسم های رژیم را یکی پس از دیگری باطل کند. آری زندان همواره بخشی از عرصه مقاومت پرشکوه بوده است و خواهد بود و پا به پای گسترش دامنه جنبش بردامنه آن افزوده هم می شود. مقاومت توده ها باطل السحر همه تمهیدات و اندیشه های واپس گرایان حاکم و دژخیمان است و این درست آن خطای بزرگی است که سردمداران حکومت اسلامی آن را دست کم گرفته اند.

4 اکتبر 2009



افشاگری های هر چند قطره چکانی و محتاطانه معدودی از اصلاح طلبان حکومتی نظیر شیخ مهدی کروبی در مورد برخی جنایات و تجاوزات و شناعت های پس از این انتخابات، اگر با انگیزه انتقام از تقلب انتخاباتی هم بوده باشد، اما برای آگاهی مردم ارزش بسیار دارد زیرا هر قطره از حقیقت حتی اگر با دست همدستان این رژیم باشد، همچون قطره شفا بخشی است که در چشم نابینایان ریخته شود. اعتراض و افشاگری کروبی در باره ترانه موسوی و کهریزک به همان اندازه عظیم و با ارزش بود که اعتراض و افشاگری آیت الله منتظری در باره قتل عام زندانیان سیاسی. با این حال مهم این است که مردم و نسل جوان بدانند که آنچه از زبان آدم های خود رژیم در باره جنایات رژیم می شنوند، نشئت رطوبت از شکاف های یک سد آب بندی شده است. این وظیفه ماست که مردم را از همه حقایقی که از آنان پوشیده نگهداشته می شود با خبر کنیم. این تلاش را البته سالیان سال است که می کنیم، نکته تازه، تشنگی جامعه برای دانستن حقایق و آمادگی فضا برای باور این اطلاعات است.

تحول دیگر، در زمینه دادخواهی از جنایات رژیم است. در سال های پیش، دادخواهی در جزیره ای کوچک از بازماندگان قربانیان و همدلانی چون شما محبوس بود و صداق آن به جانی نمی رسید. اما این جنایات ماه های اخیر چون با بی خبری مردم همراه نبوده اند، مردم خود، به دادخواهان قربانیان این جنایات تبدیل شده اند. موضوع، دیگر ابتدا در دادخواهی خصوصی خانواده های قربانیان و میلیتانت های سیاسی خلاصه نمی شود. امروز، دادخواهی از جنایات اخیر رژیم، صحنه ای آشکارا اجتماعی و توده ای پیدا کرده است. امروز ترانه موسوی ها و ندا آقا سلطان ها و سهراب اعرابی ها در هر شهر و دیاری، در هر خیابان و کوچه ای و در هر خانه و پشت بامی بستگان و دادخواهانی دارند. این یک واقعه کیفی و مهم است که ما باید آن را مدار اصلی حرکت مان در آینده مان قرار بدهیم.

بی خبری و خاموشی جامعه ایران سبب شده بود که نه تنها دادخواهی امری خصوصی و میلیتانت باقی بماند، بلکه همچنین باعث شده بود که اساس امید برای دادخواهی و مجازات جانیان، روی دادگاه های بین المللی بنیاد شود. من مطلقا مخالف پیگیری دادگاه های بین المللی نیستم و بر عکس فکر می کنم با رسوائی جمهوری اسلامی در انظار جهانیان از برکت افشاگری و خبررسانی توده ای، شرایط برای تاثیر گذاری تلاش های گذشته مساعدتر شده است و نباید به آن پشت کرد. اما یادمان نرود که این دادگاه ها بنا بر مصالح و منافع قدرت های معینی کار می کنند. این دادگاه ها هرگز دنبال جنایات علیه بشریت در ویتنام و عراق و فلسطین نمی روند. تا جانی که به ایران مربوط می شود هم منافع خاص عمل می کند. نه جنایت برایشان فی نفسه مهم است و نه بشریت. با نفع می شود لکه خون را محو کرد!

از این گذشته، در بهترین حالت، نتیجه کار این دادگاه ها سمبولیک است و بخصوص در رابطه با رژیمی که در ایران است، نقطه پایانی بر جنایات حکومتی نخواهد بود، کما این که محکومیت مکرر اندر مکرر رژیم ایران توسط کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل مانع از تداوم و حتی تشدید نقض حقوق بشر توسط این رژیم نشده است. چنین محاکمات و محکومیت های سمبولیک هم جای خود دارند و ارزش دارد که برایشان تلاش شود، اما این محاکمات و محکومیت های سمبولیک را فقط بعنوان کمک رسان و تقویت کننده دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر رژیم باید در نظر گرفت. حتی اگر چنین دادگاهی هرگز بر پا نشود، همینقدر که ارتکاب رژیم جمهوری اسلامی به جنایت علیه بشریت در اذهان عمومی جهانیان از طریق افشاگری های بی وقفه ما جا بیافتد، خود ارزش آگاهگرانه در عرضه جهانی دارد.

با وجود اهمیت بسیار بالای دادگاه بین المللی، داد ستاندن حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی فقط می تواند توسط خود مردم ایران صورت بگیرد. علاوه بر این، داد ستاندن حقیقی از جنایات رژیم مستلزم چند چیز دیگر هم هست:

اول، داد خواهی تنها محدود به جنایات امروز نشود و به دادخواهی از جنایات گذشته پیوند بخورد؛

دوم، داد خواهی از جنایات گذشته هم مثل جنایات امروز رژیم، از محدوده بستگان قربانیان و میلیتانت های قدیمی در آمده، به داد خواهی نسل های امروز از جنایات گذشته و به امری اجتماعی تبدیل شود؛

سوم، داد خواهی برای انتقام گیری و تقاص یا فقط برای یخ گذاشتن بر جگرهای سوخته نباشد بلکه اقدامی علیه نفس جنایت باشد؛

چهارم، داد خواهی و مجازات تنها شامل جنایتکاران زنده نباشد و جنایتکاران مرده مثل خمینی و لاجوردی و خلخالی برکه معافیت نگیرند؛

پنجم، دادخواهی و مجازات، به آمران و عاملان جنایت ها محدود نشود بلکه کلیت رژیمی مورد داد خواست و مجازات قرار بگیرد که

سی سال است چنین آمران و عاملانی را باز تولید می کند و یک روز نمی تواند بدون جنایت به حیات اش ادامه دهد.

سرکوب، شکنجه، ترور و جنایت با هستی این رژیم گره خورده است و از خیانت و خونخواری شخصی "آمران و عاملان" این و آن قتل و شکنجه معین سرچشمه نمی گیرد. این رژیم ضد انقلابی از دل یک انقلاب زاده شده است و نمی توانسته است بدون سرکوب انقلاب و مطالبات مردم از انقلاب، استقرار و دوام یابد. در دوره ای برای مهار خواسته های مردم از انقلاب و سوار شدن بر اوضاع، به سرکوب جنبش های اجتماعی دست زد. اعتراضات زنان به حجاب اجباری، جنبش شورانی کارگران، جنبش های ترقی خواه دانشجویی، جنبش های حق طلب ملی، و تحریکات دموکراتیک وکلا و هنرمندان و غیره را در پشت گردو خاک تسخیر سفارت آمریکا و گروگان گیری به خاک و خون کشید و منکوب کرد. در مرحله بعد به قصد تثبیت سیاسی رژیم، احزاب و سازمان های سیاسی، یعنی نیروهای سیاسی متشکل را با تکیه بر فضای جنگ با عراق قلع و قمع کرد. بخشی از این نیروها مجبور به ترک کشور شدند و بقیه در کشتارهای انبوه روزانه صد تا دویست نفره تیرباران شدند. قتل عام شدگان تابستان ۷۶، جان به در بردگان از حمام خون سال های شصت تا شصت و چهار بودند. این قتل عام در وضعیت تراکم بحران های اجتماعی ناشی از جنگ و به هم خوردن تعادل رژیم پس از قبول شکست در جنگ صورت گرفت تا به این ترتیب نیروی ذخیره برای رهبری طغیان های اجتماعی احتمالی را که در زندان ها باقی مانده بود، پیشاپیش نابود کند. این قتل عام بمثابة بخشی از خط مشی همیشگی رژیم اسلامی مبنی بر نابودی فیزیکی مخالفین سیاسی و دگر اندیشان، در عین حال طرحی بود برای تظاهر به فقدان زندانی سیاسی و عقیدتی در جمهوری اسلامی و ادامه تعقیب و حبس و شکنجه و اعدام مخالفان و دگر اندیشان در قالب مبارزه با قاچاقچیان و ارادل و اوباش، و کشتار بدون دادگاه و محاکمه آنان از طریق آدم دزدی و ترور و ترتیب دادن سوانحی نظیر اتوبوس حامل نویسندگان و هنرمندانی که قرار بود در سفر به ارمنستان به دره پرتاب شود. ترورهای سیاسی پانزده ۶ ۳۷ ۱ موسوم به قتل های زنجیره ای، فقط حلقه ای از زنجیری به درازای عمر رژیم اسلامی از شکار و ترور فعالان سیاسی، روشنفکران مترقی و منتقدان و مخالفان رژیم در داخل و خارج ایران بود که پس از پاکسازی زندان های سیاسی نیز ادامه و شدت یافت. این جنایات همیشه برای استقرار، تثبیت، تحکیم یا خروج رژیم از این و آن بحران لازم بوده اند. سرکوب و جنایت جزو طبیعت لاینفک رژیمی ضد انقلابی است که رسالت طبقاتی و تاریخی اش سرکوب مطالبات آزادی خواهانه، انسانی و رفاهی مردم از انقلاب است.

این است که دادستانی حقیقی از این جنایات نباید به محاکمه و مجازات آمران و عاملان این و آن مورد جنائی بسنده کند و باید این رژیم جنایتکار را در کلیت ساختاری و تمامیت تاریخی اش به دادگاه مردم بکشاند. جنایت این رژیم تنها بخاطر خون انسان هائی نیست که در قتل گاه ها و خیابان ها بر زمین ریخته است، بخاطر سر بردن یک انقلاب توده ای و سلب آزادی و حقوق انسانی و آسایش از چندین نسل یک جامعه بزرگ انسانی هم هست.

داد ستاندن حقیقی از جنایات جمهوری اسلامی، با توصیفاتی که کردم، نباید با مجازات سران جنایتکار یا محکومیت سمبولیک رژیم خاتمه یابد بلکه باید مجازات مؤثر رژیم را در پی داشته باشد، و مجازات مؤثر رژیم به این معناست که امکان تداوم جنایت از آن سلب شود.

اما برای پایان دادن به جنایات رژیمی که بدون جنایت نمی تواند دوام بیاورد، راهی جز پایان دادن به حیات آن نیست. این ادعای من نیست. ورود رژیم اسلامی به فاز برخورد خونین و قهر آمیز و حذفی با اصلاح طلبان ثابت می کند که برای اصلاح رژیم هم راهی جز پایان دادن به حیات آن باقی نمانده است. جمهوری اسلامی همه پوشش ها و بزک هایش را ریخته، عور و عریان با شمشیری بر کمر، به مردم اعلان جنگ داده است. جمهوری اسلامی چوب های زیر بغل اش را شکسته، سویاپ های اطمینان اش را با فتنه گری بسته، و بر دهانه آتشفشان نشسته است. جمهوری اسلامی با مصلحت های خودش، با مصالح مرمت خودش، و با شرایط بقای خودش به آنتاگونیسم رسیده است. این رژیم با خودش وارد جنگ شده و به این ترتیب، افق دادرسی و دادستانی حقیقی از جنایات سی ساله و مجازات مؤثر رژیم گشوده شده است. باز شدن چنین افقی بستر و امکانات تازه ای در جهت داد خواهی و دادستانی حقیقی و مجازات مؤثر رژیم بخاطر جنایات اش در برابر ما قرار داده است.

گفتم که مردگان نباید از داد خواهی و مجازات بخاطر جنایاتی که کرده اند معاف شوند. اما مجازات مردگانی چون خمینی و خلخالی و لاجوردی و ده ها هزار شکنجه گر و نقشه کش جنائی و مجری جلاذ شناخته شده و ناشناس، تنها از طریق نابودی نظامی که ساخته و

برپا کرده اند ممکن است؛ از طریق محو جهانی که ابدیت اش آرمان و آرزویشان بوده است. محو چنین نظامی، اشد مجازات برای همه مستولان و مباشران مرده و زنده این جنایات؛ و خلع ید از صاحبان قدرت و امتیازات، سخت ترین کیفر برای همه کسانی است که منافع شان در بقای این رژیم است و با تکیه به جنایات آن تأمین و تضمین می شود. بخاطر همین است که بر مجازات مؤثر، یعنی پایان دادن به امکان تداوم جنایات این رژیم تأکید می کنم.

امشب یادمان قربانیان سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در دهه شصت و بویزه بیست و یکمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ است، اما نمی خواهم گرامی داشت آن کشته شدگان و ایراز انرجاز از آن جنایات جمهوری اسلامی را بدون خالی کردن آنچه مدتی است بر دلم سنگینی می کند تمام کنم.

وقتی گوشه ای از جنایات و تجاوزات جنسی و مثله کردن دستگیر شدگان خوابگاه دانشجویی و اعتراضات خیابانی اخیر در زندان کهریزک فاش شد، سردمداران حکومت برای توجیه این رفتارهای بهیمی و وحشیانه گفتند که کهریزک زندان ارادل و اوپاش بوده است و بخاطر کمبود جا یا هر دلیل دیگری بازداشت شدگان را در آن مکان جا داده بوده اند. هر چند برای حیران رسوائی شان این دروغ را سر هم کردند، اما همین توجیه نشان می دهد که انسان های مفلوک و زمین خورده ای را که ارادل و اوپاش می نامند، در خور چه رفتارهای درنده خویانه و بیرحمانه ای می دانند؛ انسان هایی را که به نوع دیگری قربانیان اجتماعی و طبقاتی این رژیم تاریک اندیش سرمایه داری و هستی سوختگان و آینده باختگان از تعدیات و چپاول های طبقات حاکم اند. نمی توان کشته شدگان در راه آزادی و بهروزی مردم را ارج نهاد و از پایمال شدن حقوق انسانی کسانانی که قربانیان اجتماعی نظم موجود اند و از کنار زجرهایی که در کهریزک ها به این انسان های نگوون بخت و بی پناه داده می شود، بی تفاوت و در سکوت گذشت.

دست کم دو سه ماه گذشته به همه نشان داد که ارادل و اوپاش تر از حاکمان اسلامی بر ایران وجود ندارد. اما همین ارادل و اوپاش، این جنایان عیله بشریت هم وقتی محاکمه و مجازات شوند، ما موظفیم از حقوق انسانی شان دفاع کنیم، تا دیگر اینگونه جنایات و فجایع و نقض حقوق انسان ها، توجیهی برای تکرار نداشته باشند.

جنبش مردمی معطوف به انقلاب

ح. ریاحی

شورش میلیونی و خود جوش پس از انتخابات فرمایشی موجی نبود که با جنایات بی شمار جنایان حاکم فرونشیند. مردم همانطور که از شکاف بوجود آمده بین جناح اصلاح طلب و جناح محافظه کاراستفاده کردند تا خشم فروخورده سنی سال سرکوب ویبی حقوقی خود را بنمایش بگذارند، در روز قدس نیز از فرصتی که فراهم بود، فریاد دادخواهی خود را با حرکتی میلیونی بگوش جهانیان رسانند. عشق به سرنوشت میهن خود در شعار: " نه عزه نه لبنان، جانم فدای ایران " و نفرت از نظام دیکتاتوری را همچون گذشته در شعار: " مرگ بر دیکتاتور. " و " توپ تا نک بسیجی دیگر اثر ندارد. و توپ تا نک تجاوز دیگر اثر ندارد. " بخوبی نشان دادند.

ملت پس از سی سال تحمل استبداد دینی ولایتی، سی سال ل ترور، سی سال ل محرومیت از ابتدائی ترین حقوق مدنی انسانی، سی سال تحمل تحقیر و خفت آنهم تحت لوای دین و فقاقت و شرع دیگر بجان آمده اند و تصمیم گرفته اند این شرایط نا انسانی را تغییر دهند. و این آن زنگ خطری است که هم ارتجاع حاکم وهم دول امپریالیستی شنیده اند. کابوسی که نه ارتجاع داخلی را خوش آمده است نه دولت هایی که در شرق و غرب از این خان یغما سی سال برده و خورده اند. دولت هایی که در این سی سال سرکار آمدند با پی گیری سیاست های اقتصادی غلط ویا نابودی صنایع داخلی از طریق گشودن بی حساب و کتاب دروازه ها به روی واردات خارجی، صرف درآمد نفت برای ثروتمند کردن قشر روحانی و آقازاده ها و بتاراج دادن منابع ملی دربر پاکردن و تجهیز دستگاههای سرکوب سپاه ، بسیج ، حزب الله ، ارتش، نیروی چماقدار، لباس شخصی و سربازان امام زمان وچاق وچاق کردن عناصر دست نشانده و خود در لبنان، فلسطین و دیگر نقاط جهان، جامعه را به پرت گاه سقوط کشاندند. راه تنفسی برای مردم باقی نگذاشتند و این خفقان را کارگران، جوانان،

زنان، خلق ها، اقلیت های مذهبی همه وهمه با پوست و گوشت خود در این سی سال لمس کردند.

در چنین موج طوفان زائی که تاریخ کشورمان با آن رودرروست همه نیروها سعی کردند هم ازین جنبش تعریفی بدست دهند وهم درآن مدخاله ویا به شیوه های گوناگون از آن پشتیبانی کنند. حتی کشورهای سرمایه داری جهان زمانی که ابعاد اعتراضات را از شبکه های رسانه ای مختلف دیدند، سریعاً واکنش نشان دادند و عمدتاً از اصلاحات و نیروهای طرفدار تغییردفاع کردند.

نیروهای خارج از کشور بطور عمده دو بخش اند ، بخشی که از همان ابتدا از میر حسین موسوی و جنبش سبز پشتیبانی کردند. این ها در آغاز وضعیت جنبشی وهمگانی داشتند و بخصوص در یکی دو راه پیمانی نخست همین همگانی بودن شعارها در پاره ای از کشورهای اختلاف یا برخورد نا مناسبی را پیش نیاورده بود. اما در بسیاری از کشورهای به دلیل آنکه نیروهای راست، لیبرال و سوسیال دموکراتی که معتقد به تغییرات تدریجی در چارچوب همین نظام اند، سازماندهی حرکت را به عهده گرفته بودند و به زعم خود می خواستند صف واحد و همزنگی بوجود آید که همه، بخصوص نسل جوان درآن شرکت داشته باشند. شروع کردند به ایجاد محدودیت و جلوگیری از نیروهایی که بعضاً حتی همان شعارهای جنبش داخل را میخواستند سر دهند یا اعلامیه های خود را در پشتیبانی از این خیزش عظیم پخش کنند. درجائی که در داخل کشور وزیر رگبار گلوله قداره بندان رژیم مردم شعار: " مرگ بر دیکتاتور " و " ازمشروطه تا بحال، آزادی، برابری، استقلال " را فریاد می کردند، اینجا در خارج نیروهای مذکور ازهمه می خواستند که از محدوده شعار هایی چون: " رای من چی شد؟ " یا " رای منو پس بده " ، یا " نترسید نترسید ما همه باهم هستیم " و خواندن سرود " یار دبستانی " و بعدها سرود " ای ایران " خارج نشوند. حتی برای جلوگیری از نیروهایی که شعار " مرگ بر جمهوری اسلامی " را سر میدادند در بسیاری از کشورهای به نیروی پلیس متوسل شدند. بهانه های جلوگیری از این فرار بود:

" آماده کردن نیروهای ملی و آزادی خواه " یا " همکاری وسیع ترین قشر نیروهای سیاسی و اجتماعی " (1) یا تلاش در سازماندهی نا متجانس " طرفداران دین سالاری و دمکراسی. " (2) یا " حضور یکرنگ " (3)

نیروی دیگر نیروهای دمکرات وچپ رادیکالند که در محدوده و توان خود صف مستقل خویش را تشکیل داده اند واز جنبش داخل پشتیبانی می کنند. این نیروها ازهمان آغاز تکلیف خود را با دوگفتمان که بدون داشتن موضعگیری مشخص در رابطه با آن ها هیچ حرکت پایدار سیاسی در خارج برای پشتیبانی از جنبش کنونی و اساساً جنبش های اجتماعی میسر نیست، مشخص کردند. این دو گفتمان عبارتند از: 1 - گفتمان جامعه ای دین سالار و متکی بر حاکمیت مذهبی و 2 - گفتمان جامعه و مدنی سکولار و پلورالیستی با همه و حقوق فردی و اجتماعی متداولی که چنین جوامعی می باید داشته باشند. مرز بندی دقیق این نیروها با حکومت مذهبی وایدئولوژیک ازهر نوع آن بمعنی رد هر دو جناح نظام جمهوری اسلامی است ودرعین حال که بخشی از این نیرو به گفتمان سومی باوردارند که هم دفاع از آزادی های سیاسی وهم دفاع از برابری اقتصادی و اجتماعی در همه حوزه هاست، ولی توانسته اند ضمن حرکت بر اساس اشتراکات خود، هویت های مستقل خود را نیز حفظ کنند نه همانند نیروهای گروه نخست برای حفظ همزنگی؛ و بسیج افراد بیشتر هویت خود را فراموش کنند. مشکلات این نیروها برسر پیدا کردن حد اقل ها از همین جا ست که شروع شد.

خیزش و برآمد کنونی مردم را طبق هر اصولی هم که تعریف کنیم و به هر جناح یا نیروئی هم نسبت دهیم، خصلت رنگارنگی و جنبشی آنرا نمی توان انکار کرد. بر اساس همین رنگارنگی و چند صدائی است که همه و اقشار جامعه با شعارهای مشخص خود در آن شرکت کرده ومی کنند. همین زمینه است که نیروهای اصلاح طلب داخل و خارج را به تکاپو واداشته است و سعی می کنند آنرا محدود و بنفع خود مصادره کنند.

میر حسین موسوی برعکس نیروهای لیبرال و اصلاح طلب خارج موضع خود را روشن کرده و در بیانیه های متعددی بر چند موضوع همواره پافشاری کرده است که اشاره به چند مولفه آن در اینجا ضروری است:

" ما جرای ما، هرچقدر تلخ، یک اختلاف خانوادگی است که اگر خامی کنیم و بیگانگان را دران دخالت دهیم به زودی پشیمان خواهیم شد."

" ما کسی فریب شعارهای ساختارشکنانه را بخورد. این جانب قویا با چنین وسوسه ای مخالفم و اعتقاد دارم قانون اساسی ما همچنان دارای ظرفیت های ارزشمند تحقق نا یا فته ای است که باید با فعالیت همه نخبگان روحانی و دانشگاهی و اندیشمندان کشور اجراک آنها به صورت مطالبه ای ملی در آید."

" ما حفظ جمهوری اسلامی را می خواهیم و تقویت وحدت ملی " راه ما به عنوان مسیری که تجدید تقویت هویت ملی را هدف گرفته،

بایستیم و با طرح خواست های سترونی که تاریخش گذشته است جلوی شکوفایی آنها را نگیریم .

21 سپتامبر 2009

زیر نویس ها :

- 1- ر.ک. به اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران تحت عنوان: " ضرورت مقابله با برنامه های کودتا چیان برای سرکوب کامل و خشن جنبش مردمی. " - ر. ک. به مصاحبه بهروز خلیق مسئول هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق در کارآنلاین.
- 2- ر. ک. به نوشته ء فرزانه عظیمی در سایت عصرنوتحت عنوان: " بازداشت ها در تهران و ضرورت حضور گسترده ما در سراسر جهان. " به تاریخ جمعه 2 شهریور
- 3- ر. ک. به مقاله لایلا صالحی روشن در روزنامه پرسه 26 ژوئن 2009
- 4- برگرفته از بیانیه های آقای میر حسین موسوی. شماره های 9 ، 10 و 11
- 5- ر. ک. به کتاب " دوقرن سکوت " نوشته عبدالحسین زرین کوب. صص 180 و 181

بر وحدت حول حد اقل نکات مشترک تکیه می کند... ما خواستار بازگشت به اسلام ناب محمدی، این دین غریب هستیم....." " ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است از نماد " سبز " استفاده کرده ایم تا پرچم دلبستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر (ع) آموزگاران آن بوده اند. اهل بیت خرد، اهل بیت محبت، اهل بیت نورانیت. " (4)

بی جهت نبود که آقای میر حسین موسوی خیلی زود از هواخواهان خود خواست که صف خود را از دیگران جدا کنند. او در درخواست های نه گانه ء خود بطور عمده از دستگاه ولایتی می خواهد که قانون اساسی موجود را به اجرا درآورد و مخصوصا بر اجرای بندهای 27 ، 44 ، و 168 تاکید می ورزد.

اینجا هدف تجزیه وتحلیل بیابیه های آقای میر حسین موسوی نیست، فقط می خواستیم اشاره کنیم که درونمایه ء اصلی این بیابیه ها دفاع از همان ن گفتمان دین سالاری است که هر کس تا کنون با چنین گفتمانی سر کار آمده منجمله خود او " آن کار دیگر کرده " که حاصلش را در دوره ء ریاست هشت ساله ء او به عینه دیدیم. اما، می گویند اکنون آقای میر حسین موسوی وضعیت و برنامه ء دیگری دارد. ولی او در همان خواست های نه گانه خود نشان داده است که واقعا فقط " دعوی خانوادگی " دارد نه غم تغییر جامعه به نفع اکثریت محروم. آیا تاسف بار نیست که یکی از خواست های آقای میرحسین موسوی بعد از سی سال که دگراندیشان زندان ، شکنجه و اعدام می شوند، فقط

" آزادی همه دست اند کاران، فعالان سیاسی و نیروهای مردمی دستگیرشده، مخومه کردن پرونده ها ، اعاده حیثیت از آنان... " باشد، بجای اینکه آزادی کلیه زندانیان سیاسی، اعاده حیثیت از آنها را پی بگیرد و بر تعقیب همه ء کسانی که مسبب اصلی جنایات سی ساله ء گذشته بوده اند ، ایستادگی نشان دهد؟ انتخاب واژه " فعالان سیاسی " دقیقا برای اجتناب از کاربرد " زندانیان سیاسی " است، چرا که استفاده از واژه " زندانیان سیاسی " اولای خود او را بمیان می کشد و تانیا او را از حوزه اختلافات " خانوادگی " خارج می کند و در ردیف اپوزیسیونی قرار میدهد که سی سال است شعار " زندانی سیاسی آزاد باید گردد، ترور، شکنجه، اعدام ملغا باید گردد. " را سر داده است؟

اگر نیروی واقعا به دموکراسی و جامعه ء کثرت گرا باور دارد، چرا باید هم رنگ با آقای میر حسین موسوی شود، آنها هم برای اینکه " وحدت ملی " تامین شود، یا به " اسلام ناب محمدی " بازگشت شود، یا " بیشترین افشار " در این حرکت شرکت کنند؟ چنین طرح های مبهم پاسخگوی کدام یک از خواست های سلبی یا ایجابی مردم است؟

واقعیت این است که توده های بجان آمده با حد اقل " مرگ بر دیکتاتور " و استعفای دولت کودتا بمنظور انتخابات آزاد ونه، در اساس، انتخاب از میان گزیده شدگان ولایت فقیه، به میدان آمده اند و اگر هم شعاری چون " کروی بت شکن، بت بزرگو بشکن " را سرمیدهند، از او میخوانند که همان بت بزرگ را برکنند و به استبداد سی ساله نقطه ء پایان بگذارد ونه دوباره آنها را از شر بد تر به دامن شر بد بیاندازد. اشتباه است اگر تصور کنیم که طرفداران آقای موسوی و کروی هم هم رنگ اند ، یک فکر دارند و هیچ توهمی هم نسبت به آنها ندارند. هستند بخش هایی از همین نیرو که مثلا آقای موسوی را " نوع معتدل، مخالف خرافات، طرفدار شفافیت، منطقی و صادق " ارزیابی می کنند. (5) و بسیاری از جوانان هم طبق اظهارات صریح خود بد را بجای بدتر انتخاب کرده اند.

وظیفه یک نیروی دمکرات ، تکثر گرا و مترقی نباید دفاع از وضعیت آغاز جنبش و درجاردن در همان قدم های اولیه باشد. وظیفه چنین نیروهائی کمک به تکوین و خود سازمانیابی توده ها حول تمامی خواست های سرکوب شده سه ده ء اخیر است. اگر چنین نکنیم بخش ها یا طبقاتی را از صحنه مبارزه حذف کرده ایم. در کمک به خود سازمانیابی توده ها دیگر نیازی به نخبه گرایی و دخیل بستن به رهبر فرساخته ء با جذب نیست. توده ها طی مبارزه خود، رهبریت خود را هم بوجود می آورند و هر قشر یا طبقه ای نیز ضمن دفاع وی گیری خواست های خود بطور طبیعی با دیگر اقشار و طبقات پیوند برقرار می کند.

تاریخ ده هزار ساله کشورما، متاسفانه، چرخه تکرار حدیث " بد و بدتر " است. یکی از برتلامطم ترین این دوره ها تاریخ دو بیست ساله اشغال ایران بدست اعراب بود. با چند جمله ازین تاریخ این نوشته را به پایان می برم: " آن " مهدی " که در پایان روزگار بنی امیه، داعیان خراسان ظهور او را به مردم غارت زده و ستمدیده مزده می دادند، در عهد بنی عباس پدید آمد، اما هیچ از آن مظالم و بیدادی که جهان را پر کرده بود، نکاست..... بقول بعضی محققان بسیار بودند کسانی که در این روزگار می گفتند: ای کاش بیداد مروانیان باز می گشت و کاشکی عدل عباسیان به دوزخ می رفت. " (6) آیا تمام این سه دهه این چرخه تکرار نشده است؟

باید به این چرخه ء زندگی سوز پایان داد. امید به این مهم را نسل شورشی پر از آرزوی ما در وجود همه بیدار کرده اند. پشتشان

= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو برابری

www.radiobarabari.net

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.net

تلویزیون برابری

www.radiobarabari.net/tvbarabari.htm

تلفن 66851310 - 40 - 49

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح می شوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .